

فصلنامه تاریخ اسلام

سال دوازدهم، شماره اول و دوم،

بهار و تابستان ۱۳۹۰، شماره مسلسل ۴۶ - ۴۵

وضعیت سیاسی تشیع از اضمحلال صفویه تا کریم خان زند

تاریخ دریافت: ۹۰/۲/۲۷

تاریخ تأیید: ۹۰/۴/۲۰

دکتر حسین ایزدی *

فاطمه پهلوان پور **

مذهب تشیع که از ابتدای ورود اسلام به ایران در اشکال و فرقه‌های مختلف در این سرزمین رواج یافت تا زمان صفویه و رسمی شدن مذهب تشیع دوازده امامی، رسمیت پیدا نکرد. با ظهور صفویه، زمینه برای انتخاب تشیع به عنوان مذهبی رسمی و مورد حمایت حکومت فراهم شد و به دنبال آن، علمای شیعه از جایگاهی بسیار مؤثر و نفوذ سیاسی - اجتماعی برخوردار شدند. پس از زوال صفویه به دست افغانه که پیرو مذهب اهل سنت و جماعت بودند، جایگاه تشیع و علمای شیعه بسیار تضعیف گردید. هم‌چنین، بعد از نابودی افغان‌ها، نادر شاه برای پیش برد مقاصد سیاسی خود، محدودیت‌هایی را برای مذهب تشیع و علمای آن ایجاد کرد، اما در زمان کریم خان زند تا حدود زیادی اوضاع تشیع و علمای شیعه بهبود یافت. در واقع، تشیع در این دوران دچار فراز و نشیب شدیدی شد. چگونگی برخورد حکومت‌ها در این فاصله زمانی با شیعیان و

* عضو هیأت علمی گروه تاریخ دانشگاه باقرالعلوم □.

** کارشناس ارشد تاریخ اسلام.

علمای شیعه و وضعیت سیاسی، اجتماعی و فرهنگی تشیع در این دوران،
موضوع مورد بحث این مقاله است.

واژه‌های کلیدی: تشیع، علمای شیعه، افغانه، نادرشاه افشار، کریم خان زند، عثمانیان.

مقدمه

پس از زوال صفویه وارد یکی از حساس‌ترین و در عین حال بحرانی‌ترین، ادوار تاریخ تشیع در ایران؛ یعنی دوران حکومت هفت ساله افغان‌ها، دوران نادرشاه افشار و دوره زندیه می‌شویم. در این دوران بیش از هر زمانی، تشیع توسط قدرت‌های مسلط و قهار (در این جا منظور از قدرت‌های قهار، بیشتر افغانه و نادرشاه می‌باشند) در مضیقه و فشار قرار گرفت و در آستانه برفاقتان از رسمیت بود.

مذهبی بودن جامعه ایران و تأثیرپذیری از علمای دینی، همگی از موانعی بودند که نادر برای نیل به مقصود با آنها مواجه بود. او برای غلبه بر این موانع اقداماتی انجام داد که سیاست مذهبی وی و مبارزه با تشیع رسمی از مهم‌ترین فعالیت‌هایش بود. او در نهایت، هنگامی که به خام بودن خیال غلبه بر عثمانیان واقف شد، دشمنی با تشیع را به فراموشی سپرد.

در فاصله کوتاه میان دوره افشار و قاجار، دولت زند روی کار آمد و بار دیگر سرزمین ایران از وحدت و امنیت سیاسی - اجتماعی ویژه‌ای برخوردار شد. تمرکز حکومت زند در شیراز موجب شد که به روحانیون و ظایف محدود اجتماعی محول شود. در این دوران به دلیل ایلی بودن و تسامح زندیان، توجه و احترام زیادی به شعائر و اماکن مذهبی می‌شد، اما عالمان شیعه، با این که از موقعیت برتری نسبت به دوره افشاریه برخوردار شدند، باز هم فاقد قدرت سیاسی بودند.

وضعیت سیاسی تشیع در هنگام حمله افغان‌ها

سقوط دولت صفوی و پیامدهای ناشی از آن در سال ۱۱۳۵ ه‍.ق که یکی از مهم‌ترین این پیامدها قتل و مهاجرت علمای شیعه مقیم ایران بود، باعث شد که این مقطع از زمان تا ظهور دولت قاجاریه دوره فترت نامیده شود.

کشمکش‌های نظامی در عصر انتقال (فترت)، ایران و به خصوص اصفهان پایتخت صفویان را ویران نمود و بسیاری از ساکنان آن مانند مولانا نورالله لاهیجانی، ابوطالب ساعتچی و علی قزوینی را مجبور به جلائی وطن کرد.^۱

علاوه بر اصفهان، دیگر شهرهای ایران نیز پس از سقوط صفویه تا پایان دوره زندیه، شاهد مهاجرت‌هایی به کشور هندوستان بودند. در آن دوره افرادی کمابیش مهم، مانند محمدهادی خان حکیم الممالک و فرزندانش محمدرضا و محمدحسین از سادات علیقلی شیراز، ابوالحسن گلستانه و دو تن از برادرانش از کرمانشاه، میرزا زین العابدین مرعشی و برخی دیگر از اعضای این خاندان و مهدی خان بهادر از مشهد، میر عبداللطیف شوشتری از شوشتر و ابوالفتح سلطان محمد صفوی نیز مانند خانواده حکیم الممالک از شیراز به هند مهاجرت کردند.^۲

پس از سقوط صفویان در ۱۱۴۵ ق تعدادی از شیعیان و بازرگانان برجسته ایرانی، کشور را به مقصد ملتان در پنجاب ترک کردند و در شهرهای دهلی، گجرات، و بنگال پراکنده شدند. پس از تأسیس حکومتی شیعه و ایرانی در ایالات اوده در شمال هند، شماری از آنان به فیض آباد مهاجرت کردند و از سوی حاکمان شیعه ایرانی به این ایرانیان مهاجر، منصب‌های بزرگ عطا گردید. ایرانیان مهاجر در اوده نقش به‌سزایی در ترویج تشیع در شمال هند، دهلی، گجرات و بنگال داشتند.^۳

دوران حکومت افغانیان قندهاری، دوران تحمل فشار، تعذیب شیعیان و در مضیقه قرار گرفتن آیین شیعه بود. در سال ۱۱۳۱ قمری محمود افغان، پسر میرویس به کرمان یورش برد. وی دستور تغییر اجباری مذهب را صادر کرد و مسلمانان کرمان را وادار کرد به مذهب تسنن بگردند. وی، این کار را با کشتار مردم و مصادره اموال آنها همراه ساخت و دستورش بی‌درنگ اجرا شد و گروهی از مردم به قتل رسیدند. کمی بعد در اثر خوابی که

دیده بود این طرح را متوقف کرد و در عوض اموال کسانی را که جان به در برده بودند، مصادره کرد و آنها را به قندهار فرستاد و از مردم کرمان خواست ده هزار تومان به وی بپردازند و به همین منظور مردم را به سه گروه تقسیم کرد که هر گروه می‌باید بخشی از این مبلغ کلان را به ترتیب زیر پرداخت می‌کردند: مسلمانان پنج هزار تومان، زرتشتیان مسلمان شده سه هزار تومان و زرتشتیان دوهزار تومان.^۴

زرتشتیان که از آزار سال‌های گذشته تلخ کام بودند، با استفاده از این نابسامانی‌ها به شهروندان شیعه حمله می‌کردند. با این حال خود زرتشتیان نیز مورد آزار افغان‌ها قرار می‌گرفتند و هر چه زمان بیشتری سپری می‌شد، کشتارها گسترش می‌یافت و خسارت‌های بیشتری وارد می‌شد.^۵

اشرف افغان در ابتدای قدرت گیری برای جلب قلوب مردم، دست به یک‌سری رفتار عوام فریبانه زد، ولی طولی نکشید که سیاست مذهبی وی دگرگون گشت. از تظاهرهای وی می‌توان به جریان دفن شاهزادگان صفوی در قم اشاره کرد. وی برای نشان دادن تعلقات مذهبی خود دستور داد با دقت، اجساد و استخوان‌های شاهزادگان صفوی را که به دستور محمود کشته شده و در باغ کاخ شاه رها گردیده بودند، جمع‌آوری کنند و در تابوت قرار دهند و با احترام و تشریفات زیاد برای خاک‌سپاری به قم حمل کنند. در بین راه نیز مردم اجازه داشتند با آزادی تمام برای کشتگان خود عزاداری نمایند و به دستور اشرف در قم برای رحمت مردگان، هزار تومان میان سادات و فقرا تقسیم کردند.^۶

اما مدتی بعد او تنفر و تحقیر خود را نسبت به ایرانی‌ها در فرمانی نشان داد. در این فرمان که به تمام قسمت‌های کشور فرستاده شد، مردم از لحاظ نژادی به هفت گروه تقسیم می‌شدند. که ایرانیان بدبخت (رافضی‌ها: شیعیان) آخرین گروه محسوب می‌شدند، در حالی که جمعیت آنها از تمام اقوام مختلفی که در ایران می‌زیستند بسیار بیشتر بود.^۷

اشرف با نگارش نامه و فرستادن سفرایی به باب عالی نزد سلطان عثمانی و فقهای بزرگ سنی آن دولت، افتخار برانداختن مذهب شیعه و «قلع و قمع روافض» را که نصیب افغانه شده بود، به رخ ایشان کشید. او ضمن سرزنش ترکان به سبب تعلل و کوتاهی در

یکسره کردن کار رافضیان، دعائی را به میان نظامیان عثمانی فرستاد تا با تبلیغ مذهبی و به بهانه هم‌کیشی در میان ایشان نفوذ کنند و نظامیان ترک را برای مبارزه با باقی مانده سپاه ایرانی و تهماسب صفوی تحریک نمایند.^۸ که البته در این راه ناکام ماند.

افغانیان غلزه اغلب از فرقه حنفی مذهب اهل سنت بودند که کمترین نزدیکی را به شیعیان دارند. روحانی عالی مرتبه ایشان که در این زمان «آخوند ملازعفران» نام داشت و پیشوا، مقتدا و مجتهد مطاع ایشان بود، قتل شیعه و اسیر کردنش را واجب و اموال شیعیان را مباح و آزار نمودنش را ثوابی عظیم می‌دانست.^۹

با پیروزی غلزائیان سنی مذهب، عثمانی‌ها کوشیدند با طرح بهانه‌هایی سیاسی، مانند غیر قانونی نشان دادن دولت غلزایی، ایران را تحت سلطه خویش درآورند. و به این ترتیب دولت عثمانی در برابر دولت غلزایی قرار گرفت.

اشرف افغان اصرار بر مذهب تسنن داشت و سجع مهرش عبارت بود از:

اشرف مطیع فرامین خدا و خاک پای چهار یار ابوبکر و عمر و عثمان و علی

است. به اذن پروردگار برجسته ترین پادشاه روی زمین است.^{۱۰}

این مسئله وی را با این مشکل روبرو کرد که اگر او یک سنی واقعی است، باید تابعیت دولت عثمانی را بپذیرد. به نظر می‌رسد که اشرف بر آن بود تا سلطنتی مستقل داشته باشد، بنابراین عبدالعزیز افغانی را به عنوان نماینده خود برای مذاکره به دربار عثمانی فرستاد.^{۱۱}

افغان‌ها در این مذاکرات بر خلافت اشرف در کنار خلیفه سنی عثمانی تأکید می‌کردند اما عثمانی‌ها این امر را خلاف شریعت می‌دانستند و تأکید داشتند در یک زمان بیش از یک خلیفه جایز نیست. بنابراین به سبب عدم توافق بین دو طرف، عثمانی‌ها به سمت اصفهان لشکرکشی کردند و اشرف افغان با این حيله که عثمانی‌ها می‌خواهند با از بین بردن دولت سنی مذهب او، دوباره دولت شیعی صفوی را روی کار آورند، با ایشان مقابله کرد و شکستشان داد.^{۱۲}

در قراردادی که میان اشرف و عثمانی‌ها منعقد شد، اشرف با دست و دل بازی، بخش‌های وسیعی از ایران را به دولت عثمانی بخشید و آن چه را که افغان‌ها تصاحب کرده بودند، برای خود نگاه داشت. این رویدادها در فاصله سقوط اصفهان در ۱۱۳۴ هـ تا ۱۱۴۲ هـ رخ داد.^{۱۳}

این جریان سبب بحران‌های خاص خود و اعتراض‌های مردمی شد که به دلایل مذهبی و قومی تحت فشار قرار داشتند و خواهان استقلال بودند. در واقع اوضاع مملکت چنان با بحران و تنش مواجه شد که نجات از آن به آسانی ممکن نبود.

وضعیت سیاسی تشیع در دوره افشاریه

سرانجام با ظهور نادر در عرصه سیاسی ایران، اوضاع دگرگون شد. با شکست اشرف از نادر در جنگ مهماندوست آشکار شد که مردم اغلب نقاط ایران، با وجود ترس از شمشیر تیز افغان‌ها و دشمنی ایشان با مذهب شیعه، اعتقاد خود را به این آیین حفظ کرده‌اند. به محض رسیدن خبر شکست اشرف در مهماندوست، مردم شیراز شروع به طعن و لعن خلفا کردند.^{۱۴} ایشان نشان دادند که اعتقادشان به مذهب شیعه پایدارتر از آن است که با تحکم یک قوم متعصب و تهدیدهای آن از بین برود. اما بر خلاف انتظار مردم، حکومت نادر بر ایران آغازگر بحرانی جدید برای مذهب شیعه و روحانیان آن بود.

برخی از مورخان، نادر و خاندانش را سنی می‌دانند،^{۱۵} اما محل تولد و رشد او در ایل افشار و در یکی از قبایل هفت‌گانه قزلباش بود که به مذهب تشیع گرایش عمیقی داشت. هم چنین نام‌گذاری افراد و فرزندان یک خانواده که بیانگر نوع عقاید مذهبی می‌باشد، نظریه شیعه بودن نادر را قوت می‌بخشد.

نادر در سنین جوانی به خدمت بابا علی بیگ احمدلو، رئیس ایل افشار در ایبورد در آمد و رئیس نگهبانان وی شد و یکی از دخترانش را به همسری گرفت. در ۲۵ جمادی الاول ۱۱۳۱ هـ ق پسر ارشد وی متولد شد و نادر او را رضاقلی نام نهاد. چند سال بعد که همسرش فوت کرد، دختر دیگر باباعلی بیگ را به همسری انتخاب کرد و دو پسر از این

همسر به دنیا آمدند که به ترتیب آنها را مرتضی قلی (بعد از فتح هند در ۱۱۵۲ هـ.ق، نام او را به نصرالله تغییر داد) و امام قلی نامید که این نام‌ها ویژه شیعیان است.^{۱۶} با این فرض اگر نادر شیعه هم بود، ولی این مسئله رفتارهای وی را تحت تأثیر قرار نمی‌داد. در واقع او در دوران کودکی با عقاید شیعه پرورش یافت، اما دل‌بستگی چندانی به اصول مذهبی هیچ فرقه‌ای نداشت. مشکل است بدانیم که نادر پیرو چه آیینی بوده است؛ زیرا انگیزه‌های او در هم سویی با مذهب تسنن کاملاً سیاسی بود و تغییر دین او تلاشی بود برای استیلا بر کل جهان اسلام و دستیابی به موقعیت سیاسی بالاتر. در مرکز انگیزه‌های نادر، دغدغه مذهبی دیده نمی‌شود و او مانند تیمور تنها مشتاق افزایش استیلا بر جهان بود.^{۱۷}

لکه‌هارت درباره عقیده مذهبی نادر می‌نویسد:

در امور مذهبی نادر هیچ تعصبی نداشت. شاید در ایام جوانی به مذهب شیعه اعتقاد داشت، ولی همین که فرمانروا و سیاستمدار گشت، مذهب شیعه یا سنی را فقط و فقط برای پیشرفت در سیاست روز بالا و پایین می‌آورد. اگر چه در ایام سلطنت خویش در طلایی برای حرم حضرت رضا بنا کرد، آن هم برای جلب توجه علمای شیعه و تزئین مشهد بود که می‌خواست پایتخت دائمی وی باشد.^{۱۸}

وضعیت روحانیون شیعه در دوره نادر شاه

سیاست نادر درباره روحانیون از سیاست مذهبی او جدا نبود. او به روحانیون نیز مانند مذهب، تنها زمانی توجه می‌کرد که قصد داشت در جهت نیل به اهداف خویش از ایشان استفاده ابزاری کند. در غیر این صورت به شدت با دامنه نفوذ روحانیون مقابله می‌کرد و ایشان را محدود می‌نمود. او از علاقه قلبی روحانیون شیعه به دولت صفویه از یک سو و نفوذ و احترام ایشان نزد عامه از سوی دیگر آگاه بود، به همین دلیل از نخستین اقداماتش

از رسمیت انداختن تشیع و تهدید عوامل قدرت روحانیان بود. از مهم‌ترین جلوه‌های این اقدامات می‌توان به قطع کمک‌های مالی و تصرف منابع مهم درآمدهای روحانیون اشاره کرد. عمده‌ترین اقدام نادر در این زمینه، ضبط املاک وقفی بود که اداره آنها تا آن زمان در دست روحانیون قرار داشت و سالانه درآمدی نزدیک به یک میلیون تومان از آنها به دست می‌آمد.^{۱۹}

زمانی که نادر پس از تاج گذاری وارد قزوین شد، دستور ضبط اوقاف را به منظور هزینه کردن درآمدهای آن، برای ارتش خود صادر نمود.^{۲۰} ژان اوتر گزارش مفصلی در این باره ارائه می‌کند که بر اساس آن، شاه برای انجام این مقصود، نمایندگان روحانیان شیعه را احضار نمود و از آنها درباره مصادیق مصرف درآمدهای فراوان موقوفات سؤال کرد. ایشان نیز در پاسخ او گفتند:

این درآمدها به صرف مواجب روحانیون، نگهداری مدارس و مساجد متعدد می‌رسد. مساجدی که هر لحظه در آنها صدای دعا برای پیروزی دولت در جنگ و ترقی آن بلند است.

با شنیدن این سخن، نادر در پاسخ می‌گوید:

به احتمال قوی دعای آنها مستجاب نمی‌شود؛ زیرا پنجاه سال است که مملکت رو به زوال می‌رود و از متجاوزان و بلسواگران تقریباً شکست خورده، اکنون هم خدا فقط اسلحه جنگ جویان را لایق لطف خود دانسته، جنگ جویانی که حاضرند جان خود را برای دفاع از شرافت مردم فدا کنند. بدین جهت درآمدهای روحانیان باید در حقیقت به جنگ جویان تعلق داشته باشد.^{۲۱}

این عمل شاه که ضربه مهلکی به دستگاه روحانیان محسوب می‌شد، به نارضایتی عظیم ایشان علیه شاه منجر گردید. آنان در ابتدا بارها خواستند اعتراض مردم و نظامیان را علیه شاه بر انگیزانند، ولی به دلیل آن چه که برخی خشم عمومی نسبت به علمایی که شاه سلطان حسین را احاطه کرده بودند، می‌نامند در این راه موفقیتی به دست نیاوردند.^{۲۲}

از سوی دیگر، ضبط اوقاف در ابتدا برخی از توده‌ها را به دلیل امکان کم شدن میزان مالیات تحمیلی، راضی می‌کرد، ولی به تدریج وقتی می‌دیدند نه تنها از مالیات کاسته نمی‌شود بلکه سختی‌های بیشتری بر ایشان وارد می‌شود از این موضوع ناراضی شدند؛^{۲۳} زیرا نادر تأمین مخارج دستگاه روحانیون را نیز به مردم محول کرد و گفت:

اگر کسی ملا می‌خواهد باید مصارف او را خود بپردازد.^{۲۴}

گذشته از بحث موقوفه‌ها، رابطه نادر با روحانیان به گونه‌ای بود که هرگز اجازه نمی‌داد ایشان در زمینه‌های عمومی، رعیتی و حتی مذهبی امور مهم را در دست گیرند و برای دولت و مردم خط مشی ترسیم کنند. در حقیقت این او بود که برای روحانیان تکلیف معین می‌کرد و اجازه نمی‌داد مجتهد و ملایی در اوامر صادره مداخله کند و یا از مجرمی شفاعت نماید.^{۲۵}

با توجه به اقدامات نادر، طبیعی بود که رابطه میان او و روحانیان حسنه نباشد. از میان روحانیان ایران تنها دو نفر در همه حال مورد وثوق نادر شاه بودند و هرگز به او پشت نکردند. نخستین فرد، ملا علی اکبر خراسانی بود که از یاران قدیمی نادر محسوب می‌شد و در تمامی مراحل زندگی شاه افشار صمیمانه به او و سیاست مذهبی‌اش کمک کرد.^{۲۶} او تا زمان قتل نادر، مالباشی گری را عهده دار بود.

میرزا ابوالقاسم کاشانی، دومین روحانی مورد اعتماد و مقرب نادر بود که مناصبی هم‌چون صدرالصدور و شیخ الاسلامی را برعهده داشت. به دلیل حمایت‌های میرزا ابوالقاسم از نادر در مقابل تهماسب و طرفداران صفویان، نادر علاقه خاصی به وی پیدا کرده بود.^{۲۷}

اقتدار نادر به گونه‌ای بود که بیشتر روحانیانی که دل خوشی از وی نداشتند، برای حفظ ظاهر، خود را ناگزیر به همراهی با وی در همه زمینه‌ها، حتی در زمینه‌های مذهبی می‌دیدند. در پای وثیقه نامه مذهبی مغان، اثر مهر بسیاری از علما وجود داشت. هم‌چنین در مباحثات پذیرش مذهب جعفری به عنوان مذهب چهارم اسلام، نمایندگان روحانیان

ایران شرکت می‌کردند، هرچند ایشان اعتقادی به این کار نداشتند و تنها تیزی شمشیر نادر بود که ایشان را وادار به استفاده از حربه تقیه می‌کرد.

گواه عدم اعتماد روحانیان به فعالیت‌های مذهبی نادر و حتی اعمالی که خود در این زمینه انجام می‌دادند، این بود که وقتی میان ملاباشی ایران و سویدی نماینده ترکان عثمانی گفت و گوی خصوصی درباره اتحاد مذاهب در جریان بود، روحانیان شیعه به این گفت و گو به صورت مضحکه‌ای نگاه می‌کردند که می‌باید در آن نقش از پیش تعیین شده‌ای ایفا کنند.^{۲۸}

البته، این نکته شایسته یادآوری است که مخالفت نادر با روحانیان فقط شامل علمای شیعه نمی‌شد، بلکه او به روحانیان تمام مذاهب اعتقاد چندانی نداشت و وجود ایشان را غیرضروری و حتی در بسیاری موارد زیان بار می‌دانست. برای مثال، زمانی میان روحانیان ارمنی و کاتولیک در اصفهان اختلافی پیش آمد و آن را به نادر ارجاع دادند، او رهبران مذهبی ارامنه را مبلغی کلان جریمه کرد و گفت:

کشیشان نیازی به پول ندارند و فقط فکر مردم را پریشان می‌کنند و به

بهبان مذهب پول می‌گیرند، در صورتی که احتیاج او بیشتر است، زیرا آن پول را

به مصرف نیازمندی‌های قشون می‌رساند.^{۲۹}

این جمله‌ها، همان جمله‌هایی است که در زمان ضبط اوقاف شیعیان بیان کرده بود. بدین معنا نادر که خود را فرزند شمشیر می‌خواند، هیچ گروهی، جز به نظامیان شمشیرزن و سربازان جنگ‌جو اعتماد و اعتقاد نداشت.

دلایل نادر برای اتخاذ سیاست مذهبی خویش

نخستین گفتار در این باره آن است که او به نوعی وحدت مذهبی قائل بود، نه وحدت سیاسی یا اجتماعی. به بیان دیگر، او طالب وحدت سیاسی میان دو گروه، آن هم فقط به خاطر مصالح سیاسی موقت نبود، بلکه در پی وحدتی بود که تغییراتی را در دیدگاه‌های

مذهبی دو طرف، به خصوص در شیعه به همراه داشته باشد. این در حالی است که وحدت سیاسی دو گروه شیعه و سنی تغییرات مذهبی به دنبال ندارد، بلکه قبل از هر چیز تغییر روحیه‌ها است. نادر بر این باور بود که دو گروه باید عقاید خویش را معتدل کنند، اما در عین حال او نمی‌خواست به عنوان منکر هر گونه گرایش مذهبی شناخته شود.^{۳۰}

یکی از اهداف مهم پشت پرده نادر آن بود تا با حذف تشیع، مشروعیت صفویان را که مبلغ این مذهب بودند، زیر سؤال ببرد. در واقع، نادر پس از آن که ادعای سلطنت کرد، مهم‌ترین مشکلش، ذهنیت مردمی بود که سخت علاقه‌مند به صفویان بودند و بیش از دویست سال با ایشان انس گرفته بودند. نادر می‌دانست که صفویان با گرایش به تشیع و تمسک به آن در طی دو قرن در ایران علقه‌ای ایجاد کرده‌اند که مبارزه با آن و ریشه کن کردنش به سادگی امکان ندارد و باید ریشه و سرچشمه این تعلق را به گونه‌ای تغییر داد تا رابطه مردم شیعه مذهب ایران با آن قطع شود.^{۳۱}

عباس اقبال با نوعی بدبینی به عمل کرد نادر، اعتقاد دارد که نادرشاه از آغاز کار خود نسبت به صفویان و قزلباشان بدبین بود و می‌خواست ایرانیان مذهب تسنن را قبول نمایند و بین ایران، ترکستان، افغانستان و عثمانی اتحاد مذهبی برقرار کند.^{۳۲}

با این که دودمان صفوی ضعیف شده بود و می‌باید سلطنت از آن خاندان منتقل می‌شد، اما نادر از راه مصلحت بینی، بزرگان، فرماندهان سپاه و سران ایل را احضار کرد و در باب سلطنت ایران محفل شورایی ترتیب داد.^{۳۳} اعضای این شورا که از پیش انتخاب شده بودند، جرأت نکردند، کسی جز نادر را به سلطنت برگزینند؛ زیرا می‌دانستند که حکومت واقعی و نیروی نظامی در دست نادر است.

نادر پذیرفتن مقام سلطنت را مشروط به اجرای شرایطی مانند این که مذهب شیعه امامیه به طور رسمی تعدیل شود، کرد. بدین ترتیب که شیعیان باید در ردیف چهار مذهب سنی، مذهب حقه پنجم؛ یعنی مذهب جعفری را که در تحت حمایت خاص امام جعفر صادق □ قرار داشت، تشکیل دهند. یکی دیگر از شرایط قبول سلطنت از سوی نادر آن بود که ملت ایران طریقه شیعه را که به وسیله سلسله صفویه در ایران رواج یافته بود، ترک

کنند و به مذاهب قدیم برگردند؛ چرا که او معتقد بود اعمال شاه اسماعیل باعث نفاق و نزاع میان مسلمانان شده است.^{۳۴}

باید توجه داشت که با این شروط بدون تردید نادر، به شدت دلبستگی سربازان سنی ارتش ایران به میزانی محسوس افزوده بود و اگر به اندازه کافی سرباز سنی در سپاه ایران وجود نداشت، نادر هرگز جرأت سنی گرایی به خصوص در دشت مغان را پیدا نمی کرد.^{۳۵} بنابراین یکی از عواملی که نادر را وا داشت، بعد از انجمن مغان و حتی پیش از آن به مذهب تسنن امتیازاتی بدهد و برخی از شعائر شیعی را از بین ببرد، حضور سربازان سنی؛ مثل افغان ها و ترکمن ها در سپاه او بوده است. نادر برای تشویق آنها به حضور در سپاه و جنگیدن در جبهه، حتی پس از شکست توپال عثمان به زیارت قبر ابوحنیفه شتافت.^{۳۶} هم چنین پس از تسخیر هرات، گروه زیادی از افغان ها وارد سپاه نادر شدند و در محاصره بغداد در سال ۱۱۴۵ ه از خود فداکاری بسیاری نشان دادند. نادر برای جلب نظر سربازان سنی افغانی اش دستور می دهد که مقبره ابوحنیفه را که به دست عده ای از قزلباشان لشکر نادر ویران شده بود، بازسازی نمایند.^{۳۷}

مهم ترین هدف نادر از کنار گذاشتن شیعی گری و نگهداشتن جانب اهل سنت و تصدیق کردن حقانیت خلفای نخستین، وجود همسایگان سنی مذهب در مرزهای شرقی و غربی ایران بود. وی به فراست دریافته بود که جنگ های صفویان با ازبکان، عثمانی ها و حتی گورکانیان، ریشه در اختلاف های مذهبی داشت.^{۳۸} نادر می خواست بدون آن که پیروی از مذهب جعفری را از میان بردارد به این اختلاف ها پایان دهد. بدین سبب در مکاتبه با دولت عثمانی سعی کرد که فقاقت جعفری را به آنها بقبولانند.

نادر نه تنها به انکار شعائری پرداخت که به نحوی نشان دهنده برخورد شیعه با خلفای نخست بود، بلکه به انکار مراسم سوگواری برای امام حسین □ نیز پرداخت و در دشت مغان حکمی «در خصوص نگرفتن تعزیه سیدالشهدا و مدفون ارض کربلای پربلا، ابا عبدالله الحسین □» صادر کرد.^{۳۹} و برای جلوگیری از ایجاد نفاق بین مسلمانان، سرپیچی کنندگان از این فرمان را به شدت مجازات می کرد.^{۴۰}

در همان سال در شورای مغان سفیر عثمانی نیز حضور داشت و به اطلاع سلطان عثمانی رساند که نادر به تخت سلطنت نشسته و ایرانیان از مذهب شیعه روی گردانیده‌اند. سفیران نادر نیز که به استانبول رفته بودند، دستور داشتند که درباره شرایط زیر با عثمانی قرارداد امضا کنند:

۱. مذهب امام جعفر صادق □ که اتباع شیعی پیرو آن هستند باید به وسیله سلطان عثمانی به عنوان پنجمین مذهب سنی پذیرفته شود. ۲. در کعبه، رکن پنجمی برای هواخواهان مذهب امام جعفر صادق □ بنا کنند. ۳. امیرالحاج باید حجاج ایرانی را در مکه همراهی کند.^{۴۱}

نادر می‌کوشید هر چه زودتر صلح قطعی میان ایران و عثمانی برقرار گردد و جنگ و کشتار پایان یابد.

سرانجام در مذاکراتی که میان نمایندگان ایران و عثمانی در استانبول انجام شد، درباره سه شرط پیشنهادی نادر، بدون هیچ کوشش خاصی توافق به عمل آمد و قراردادی میان نمایندگان نادر و سلطان عثمانی امضا گردید و نادر به عنوان شاه ایران شناخته شد.^{۴۲} نادر قصد براندازی مذهب شیعه را نداشت، بلکه او سعی می‌کرد فقه جعفری را تحت عنوان تخمیس مذاهب، جزء فرق اسلامی بگنجانند. اما سران باب عالی هرگز حاضر نشدند پیشنهاد مذهبی وی را قبول کنند؛ زیرا عثمانی‌ها می‌دانستند که اگر مذهب جعفری را به عنوان مذهب پنجم بپذیرند، دیگر بهانه و دست‌آویزی برای توسعه طلبی نخواهند داشت.

معاهده نجف

پس از آن که نادر در قفقاز نظم و آسایش را برقرار ساخت و سراسر آذربایجان را فتح کرد، بزرگان دولت عثمانی درصدد برآمدند که به اختلاف خود با ایران پایان دهند.^{۴۳} بزرگان دولت عثمانی که از قبول رسمیت مذهب شیعه و دادن رکن پنجم سرباز زده بودند، فتوای علمای اهل سنت را در نامشروع بودن این تقاضا به عنوان عدل قرار دادند و دو قاضی را نزد نادر فرستادند تا فتوای علمای اهل سنت را به او اطلاع دهند.

سفرها در دربند به حضور نادر رسیدند و نادر بر ایشان برآشفته و جوابی دو پهلو به دربار عثمانی نوشت و عازم حمله به ممالک عثمانی شد، اما پس از ارباب عثمانی‌ها در نجف مجمعی بزرگ از روحانیون تشکیل داد و بعد از مقدمه تاریخی در این صورت مجلس مواد میثاق مغان را با این تفاوت تجدید کرد که به جای تقاضای رکن پنجم در مکه، شیعیان فقط می‌خواهند با رکن شافعی شریک شوند. اعضای سابق انجمن مغان در این مجلس بازگشت خود را از عقاید باطل و آثار متبرعه شاه اسماعیل تأیید کردند و علمای عراق به امامت حضرت امام جعفر صادق[□] اقرار نمودند و مذهب ایرانیان را که به حقانیت سه خلیفه نخستین اسلام ایمان آورده بودند، تصدیق کردند.^{۴۴} علمای ماوراءالنهر هم اشخاصی را که بر ضد ایرانیان قیام می‌کردند، کافر شناختند و فروع مذهب جعفری را موافق اسلام اعلام کردند.^{۴۵}

انجمن کردان و ناکامی نادر در وحدت تشیع و تسنن

محمدآقا از طرف احمد پاشا در اسفند ۱۱۵۷ عهدهنامه نجف را به پادشاه عثمانی داد. هرچند عثمانیان مایل به صلح بودند، قبول پیشنهادهای مذهبی نادر را مخالف با شئون دولت عثمانی می‌دانستند و به همین علت از تصویب عهدهنامه خودداری کردند. ولی درباره لزوم شروع جنگ با ایران به طور صریح اظهارنظر نکردند.^{۴۶} بدین ترتیب نادر پس از آن همه جنگ و ستیز با ترکان به سبب تعصب شدید دو ملت ایران و عثمانی از نظریه وحدت مذهب چشم پوشید.^{۴۷} و معاهده صلح میان دو کشور در دهم محرم ۱۱۶۰ هـ بسته شد.^{۴۸} یکی از دلایل عدم پیشرفت فعالیت‌های مذهبی نادر این بود که او می‌خواست با فشار نظامی میان تشیع و تسنن، وحدت ایجاد کند، اما در سوی دیگر دولت عثمانی حاضر به کوچک‌ترین نرمشی نبود.^{۴۹} دلیل دیگر این بود که نادر بدون هیچ‌گونه پیشینه علمی و فرهنگی در زمینه وحدت مسلمانان، این مسئله را مطرح کرد با تصور این که با شمشیر می‌تواند به مقاصد خود برسد. در حالی که جامعه آن روز ایران قادر به درک این مبانی نبود و نمی‌توانست در مدت کوتاه سلطنت نادر از عقیده گذشته‌اش در مذهب تشیع دست

بردارد. نادر به ناچار، متوسل به زور شد و این خود واکنشی منفی را در جامعه برای پذیرش خواسته‌های مذهبی او ایجاد می‌کرد.^{۵۰}

به هر حال شکست قطعی کوشش‌های نادرشاه در این که تشیع تعدیل شده‌ای را به پیکر اصلی اسلام پیوند دهد، نشانگر این است که تشیع در ایران، پایگاه ماندگاری به دست آورده بود. این کوشش‌ها بر اساس سازش ساختگی صورت می‌گرفت تا تشیع که از طریق امامان □ خود را تنها پاسدار و وارث عقیده راستین و باطن دین می‌دانست، از نو به نام مکتب جعفری نام‌گذاری شود و رابطه آن با مکاتب چهارگانه تسنن، مانند رابطه‌ای که این مکاتب پیشتر با هم داشتند، قلمداد شود که حکومت عثمانی از تأیید این طرح خودداری کرد. حمله نادرشاه به پایگاه تشیع که چون واقعه‌ای گذرا اهمیت چندانی نیافت، خواه ناخواه در این زمان، واکنش شدیدتری را به نفع علما برانگیخت. آنان با این که نفی بلد و تهیدست شده بودند، به عنوان گروه مذهبی ملت، به حیات خود ادامه می‌دادند.^{۵۱}

سلطنت نادر، دوازده سال (۱۱۴۸ تا ۱۱۶۰ هـ) طول کشید. سرانجام نیز در فتح آباد قوچان به دست چند تن از امیران قاجار و افشار در سراپرده اش به قتل رسید و به این ترتیب سلسله افشاریه پایان یافت.^{۵۲}

وضعیت سیاسی تشیع در دوره زندیه

جانشین سلسله‌ای که نادرشاه به وجود آورده بود، سلسله‌ای بود که مؤسس آن کریم خان زند، لرزاده‌ای شجاع و مردم‌دار از سرداران گمنام خود نادر بود که در سال ۱۱۷۹ همه دشمنانش را مغلوب کرد و سلسله زندیه را تأسیس نمود.

در مورد سیاست مذهبی کریم خان زند کمتر اختلاف نظری میان مورخان و وقایع نگاران این دوره وجود دارد. همه وقایع نگاران معاصر کریم خان معتقدند که او فردی مسلمان و معتقد به مذهب شیعه اثنا عشری بود، اما این امر به هیچ وجه ثابت نمی‌کند که وی فردی کاملاً مؤمن و مقید به اصول شرعی بوده است. سرجان ملکم، عدم تقید کریم خان زند را به اصول شرعی به دلیل روحیه تسامح‌گرایانه وی در همه امور از جمله مذهب

می‌داند و می‌نویسد:

کریم خان رعایت لوازم مذهب به احسن وجه نمودی، اما سخت رو و سخت

گیر نبودی.^{۵۳}

در دوران حکومت کریم خان زند سرپرستی هر یک از محله‌های شهرها برعهده یکی از روحانیون محلی قرار داشت که معمولاً عهده دار انجام مراسم مذهبی هفتگی و سنتی نیز بود.^{۵۴} کریم خان تعداد محله‌های شیراز را از نوزده محله به دوازده محله تغییر داد. اعتقاد بر این بود که هر محله ای تحت حمایت یکی از دوازده امام قرار دارد که مانند فرشته نگهبانی از آن جا مراقبت عمل می‌کنند.^{۵۵}

هم چنین به مراسم تعزیه و سوگواری حضرت سیدالشهدا □ توجه و عنایت خاصی داشت. حتی یک‌بار که قصد لشکر کشی داشت، با توجه به فرا رسیدن ماه محرم تا روز عاشورا برای احترام حضرت سیدالشهدا □ در باغی توقف کرد و به مراسم سوگواری و تعزیه داری اقدام نمود.^{۵۶}

در مواقع مقتضی به زیارت مشاهد شریفه و اماکن متبرکه می‌رفت، به عنوان نمونه در این باره آمده است:

به بلدة المؤمنین قم نزول و به لوازم زیارت آستانه بضعة البتول مشغول و

مبلغ‌های خطیر ندور از سرکار فیض مدار به خدمت آستانه مشرفه و سایر ارباب

استحقاق وصول یافت.^{۵۷}

نیز هنگامی که از سرکوبی اسماعیل خان فیلی در لرستان به شیراز باز می‌گشت به حرمت ماه رمضان یک ماه در شوشتر اقامت کرد.^{۵۸} هم چنین، هنگامی که پس از شکست از آزاد خان در شیراز پناه گرفته بود و شنید که آزاد خان در تعقیب او به سمت شیراز در حرکت است، با گروهی از بزرگان به زیارت شاهچراغ رفتند و عهد و پیمان بستند که با هم متحد شوند و از نفاق دوری جویند.^{۵۹} صادق خان که پس از چهارده ماه محاصره، بصره را فتح کرد به توصیه کریم خان دستور داد گل‌دسته‌های مساجد را با خطبه اثنا

عشری و اذان جعفری و سکه‌ها را با نام و القاب شاهی تزئین کنند.^{۶۰} کریم خان در زمان حکومتش خود نسبت به تعمیر و ساخت مساجد، تکایا، قبور عرفا و اولیای الهی همت خاصی مبذول می‌داشت که از آثار وی می‌توان به ساخت مسجد وکیل و تعمیر و مرمت قبور چهل تن و هفت تن اشاره کرد.^{۶۱} هفت تنان دراویشی بودند که سالیان دراز در جوار آرامگاه حافظ زندگی می‌کردند و یکی پس از دیگری در همین مکان درگذشتند. قبرهای این هفت تن به دستور کریم خان به صورت آبرومندانه‌ای مرمت شد و عمارتی زیبا به سبک دیوان‌خانه در آن مکان ساخته شد که برای استراحت و سکونت رهگذران از آن استفاده می‌شد.^{۶۲}

هم چنین، در عهد کریم خان با پیروان ادیان دیگر با مدارا رفتار می‌شد و مسیحیان، یهودیان و زرتشتیان از آرامش خاصی برخوردار بودند و زندگی را در عصر وی مغتنم می‌شمردند.^{۶۳}

به نظر می‌رسد، در میان حاکمان زند، علی مردان خان مذهبی‌تر از دیگران بود و اخلاص خاصی به حضرت علی \square نشان می‌داد، به طوری که هرگاه « نام نامی حضرت امیرمؤمنان را می‌شنید، اشکش جاری می‌شد.^{۶۴} وی در ۱۱۹۷ هجری مبلغی سنگین برای تعمیر و مرمت بقاع متبرکه نجف، کربلا و کاظمین فرستاد و مقرر کرد که چنان چه مبلغی اضافه آمد با مشورت و صواب دید ملا محمدباقر بهبهانی که آن روزها در کربلا مستقر بود به مصرف برسد.^{۶۵}

دیگر جانشینان کریم خان زند اعتنایی به حمایت از تشیع و علمای آن دوره نداشتند و حتی زکی خان زند مسئول قتل یکی از سادات پیر و محترم یزدخواست بود.^{۶۶} در این زمان، فعالیت‌های مذهبی به شیراز محدود می‌شد و در سایر شهرها اختلاف و منازعه ایل‌های زند، افشار و قاجار فرصتی برای فعالیت‌های مذهبی باقی نمی‌گذاشت، این وضع تا تأسیس سلسله قاجار ادامه داشت.

وضعیت روحانیون شیعه در دوره کریم خان زند

جامعه‌ای که کریم خان بر آن فرمانروایی می‌کرد به سبب فاصله بسیار کمی که با دوره صفوی داشت، بسیار متأثر از شیوه و سبک آن دوره بود تا جایی که سیاست‌های خاص مذهبی نادر نیز نتوانسته بود تغییری در ساختار کلی آن ایجاد نماید. در این ساختار به روحانیان نقشی خاص و برجسته داده می‌شد. از این رو کریم خان به دلیل اعتقاد و ارتباط گسترده مردم با این قشر و نیز میل، علاقه و ارادتی که از اعتقاد وی نشأت می‌گرفت به علما و روحانیون پاک و وارسته شیعه توجه و عنایتی خاص داشت و در عین حال، نسبت به برخی که با این عنوان و مسند راهی برای توجیه رفاه، امرار معاش و تن در ندادن به مسئولیت‌های سخت اجتماعی و سیاسی باز می‌کردند، بسیار سخت گیر بود و گاه از قرارداد مقرر برای طلاب علوم دینی طفره می‌رفت.^{۶۷}

او با وجود ارادتی که به روحانیان زمان خود داشت و سعی می‌کرد از نیروی آنان در جهت انجام امور نهایت بهره را ببرد، معتقد بود که این طبقه بهتر است ضمن انجام تکالیف و مسئولیت‌های مذهبی خویش دارای شغل و پیشه‌ای باشند تا از این طریق امرار معاش کنند؛ زیرا او معتقد بود که همه پیامبران 6 و امامان □ دارای شغل، کسب و حرفه‌ای بوده‌اند.

با این همه کریم خان ناچار بود برای کسانی که در حکومت او عهده‌دار مناصب شرعی بودند به حسب ضرورت، حقوق و مواجب خاصی معین نماید. او برای افرادی، مانند متولی آستانه حضرت عبدالعظیم □ در شهر ری، قاضی عسکر، امام جمعه، شیخ الاسلام، صدر، نایب صدر و فیصل بان امور شرعیه مواجب و مستمری مقرر کرد.^{۶۸}

آن‌گونه که از مطالعه متون تاریخی این دوره برمی‌آید، کریم خان ضمن پذیرفتن مسئولیت‌های خاصی که علما در عصر او بر عهده داشتند، مانند نادر شاه تا جایی که می‌توانست از دخالت و نفوذ آنان در امور حکومتی جلوگیری می‌کرد؛ زیرا معتقد بود یکی از دلایل سقوط سلسله صفویه دخالت این قشر در مسائل کشوری بوده است.^{۶۹}

در شیراز که مقر حکومتی کریم خان بود، منصب امامت جمعه شهر برعهده شیخ

عبدالنبی شیرازی بود که «کریم خان به واسطه فضل و دیانتش به وی ارادت داشت»^{۷۰} ارادت کریم خان به برخی از علما و عرفای بزرگ عهد خود تا بدان اندازه بود که گاه دخالت و شفاعت آنان را در امور مهم می‌پذیرفت.^{۷۱}

اما باید توجه داشت که این موارد بسیار محدود و معدود بودند. از جمله، وقتی که «اردوی همایون به عزم تسخیر کوه گیلویه و بهبهان طرح محاصره انداخته بود، آن عالی جناب (ملا محمدباقر بهبهانی) به رسم شفاعت از شهر بهبهان به اردوی سعادت بنیان آمده در خدمت خاقانی طالب عفو تقصیرات اهالی آن ولایت گردید. حضرت خاقان مغفور مقدم آن جناب را گرمی داشته، حسب الاستدعای او از سر گناهان مردم آنجا گذشت».^{۷۲} این در حالی بود که مردم بهبهان از اطاعت کریم خان سر بر تافته بودند و حتی رهبر شورشیان به اتمام حجّت و نامه‌های کریم خان که او را دعوت به تمکین می‌کرد، نه تنها وقعی ننهاده بود، بلکه در اقدامی شرارت آمیز، سفیر و فرستاده او را به نفت آغشته و سوزانده بود.^{۷۳}

شاید بتوان گفت که کریم خان زند از همان آغاز کار که فاقد مشروعیت سیاسی لازم برای ادامه حکومت خویش بود، با این که می‌توانست پشتیبانی روحانیان و علمای مذهبی را در جهت تأیید خود جلب کند، اما هرگز در صدد این امر برنیامد.

علمای روحانی همواره در دوره‌های گذشته، این قدرت را داشتند که شاه و فرمانروا را در نظر مردم، نایب امام غایب و خلیفه خدا در زمین معرفی کنند، اما در این زمان با اقدامات نادر به منظور تعدیل حقوق مالی آنان در امور وقف و صرف آن برای امور نظامی و لشکری، قدرت روحانیون نسبت به دوره صفویه کاهش یافته بود.^{۷۴}

هم چنین کریم خان در مواردی به توصیه و نصیحت روحانیان توجه می‌کرد. رستم التواریخ در این باره می‌نویسد:

یک بار کریم خان بنا به توصیه برخی از اعیان اصفهان و نیز میل و منش

خویش هر شب را با یک دختر باکره - که به عقد شرعی او درآورده می‌شد -

به سر می‌برد و سپس مهریه و صدقش را عطا و او را مرخص می‌فرمود. چون این کار به حد کثرت رسید، علمای اصفهان به دیدنش رفته او را از این حرکت ناپسند منع نمودند. وکیل از این عمل بد دست برداشت و از ایشان کمال خجلت و انفعال یافته و عذر خواست.^{۷۵}

کریم خان و مذهب تشیع

به سبب جهت‌گیری اصولی دولت صفویه در رسمی کردن مذهب اثنا عشری، ایران در دوره کریم خان زند کماکان ماهیت شیعی خود را حفظ کرد. در حقیقت کریم خان که مسلمانی شیعه و معتقد به ولایت ائمه اثنا عشر بود، نقش مهمی در تداوم مذهب تشیع در ایران پس از نادرشاه به شرح زیر بر عهده داشته است:

۱. کریم خان پس از این که شاه اسماعیل سوم را که تنها عنوان ظاهری شاهی داشت در قلعه آباده جای داد، سکه و خطبه به نام دوازده امام □ زد. این شعر بر روی سکه های وی حک شده است:

شد آفتاب و ماه، زر و سیم در جهان

از سکه امام بحق صاحب الزمان^{۷۶}

۲. از آخرین سکه‌هایی که در اواخر عمر کریم خان و پس از فتح بصره ضرب گردید، سکه‌ای دارای این سجع بود: سکه بر زر می‌زنم تا صاحبش پیدا شود^{۷۷} که اشاره به ظهور حضرت مهدی [عج] دارد.

۳. پس از فتح بصره دستور داد: «خطبه و سکه به نام نامی و القاب گرامی حضرت ائمه اثنا عشریه بلند آوازه و تازه ساختند».^{۷۸}

۴. هنگامی که سلیمان پاشا حاکم بصره، میر مهنا را به قتل رسانید، کریم خان طی نامه‌ای عتاب آمیز خطاب به او نوشت:

ای مرد خام و بی تجربه ناهوشیار اگر چنین دانسته‌اید که در این وقت ایران

بی پادشاه است و شاه اسماعیل والجاه خلیفه سلطانی را که ما مطاع خود قرار داده‌ایم و ما اهل ایران مطیع آن والجاه می‌باشیم وارث ملک صفویه نمی‌دانید، اشتباه عظیمی کرده‌اید. فی الحقیقه ما شهنشاه واجب الاطاعة اعظم معظم عالم و صاحب الزمان همه طوائف و قبائل و شعوب و اولی الامر جمیع فرق و امم حضرت ابوالقاسم محمد مهدی □ را می‌دانیم و ملوک اسلام را قائدین عساکر نصرت مظاهر آن سلطان بزرگوار و آن خاقان کامگار می‌دانیم. والجاه شاه اسماعیل خلیفه سلطانی در این دولت خداداد ایران صاحب منصب ولی عهدی است و این مخلص آل پیغمبر و این کمترین غلام خواجه قنبر و کیل الدوله صاحب اختیار دولت ایران.^{۷۹}

کریم خان اصرار زیادی داشت تا نام مبارک امام زمان [عج] را بر روی سکه‌های خود ضرب کند، و به همین سبب در یک طرف سکه‌ها لفظ «یا کریم» و بر روی دیگر آن «یا صاحب الزمان» حک شد. این امر برخی از مورخان غربی را به اشتباه انداخته تا مدعی شوند او ادعای امامت کرده است.^{۸۰} حال آن که وی در نامه‌ای به سلیمان پاشا که مذهب اهل سنت داشت، خود را غلام خواجه قنبر غلام حضرت امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب □ می‌داند، چه رسد به آن که ادعای امامت داشته باشد.

۵. ارادت کریم خان به مذهب تشیع را می‌توان در عفو و بخشش شورش طایفه اعراب بنی کعب در خوزستان به رهبری شیخ سلمان مشاهده کرد. پس از آن که کریم خان سدی را که شیخ ساخته بود، خراب کرد و به تعقیب او پرداخت. شیخ سلمان از در صلح و سازش درآمد و پس از دو سه روز رسولی از جانب شیخ سلمان آمد. میرزا محمدعلی صدرالممالک را شفیع خود نمود که هر سال مبلغی به رسم مالیات به خزانه عامره بپردازند و چون طایفه بنی کعب شیعه اثنا عشریه بودند، مسئول آنان مقبول گردید.^{۸۱}

البته، کریم خان در لشکر کشی دوم خود به شادگان نشان داد که عفو و گذشتش به

دلیل ناتوانی وی از تعقیب شیخ سلمان بوده است نه به سبب عقیده و اعتقاد طایفه او به تشیع. در این زمان والی بغداد که از سردمداران اهل سنت بود، حاضر می‌شود اعراب شیعه بنی کعب را که در آن زمان به دلیل استقرارشان در فلاحیه (شادگان) تبعه و رعیت او نیز محسوب می‌شدند، سرکوب کند و کریم خان این امر را می‌پذیرد.

محمدصادق نامی که در سفر اول کریم خان به عفو وی به دلیل این که «اعراب بنی کعب اقرار به ولایت جناب حیدری داشتند»^{۸۲} اشاره می‌کند، در این جا هیچ توجیهی ندارد، جز این که بپذیرد کریم خان از روی سیاست این دو روش متفاوت را اتخاذ کرده است نه بر مبنای علایق و اعتقاد دینی و شیعی.

۶. در زمان کریم خان، اعتقاد مردم به تشیع تا بدان اندازه بود که نمادها و نمونه‌های این گرایش را برخی سیاحان خارجی، مانند کارستن نیبور با تعجب و حیرت تمام نقل می‌کنند. از این نکته می‌توان دریافت که کریم خان از اعتقاد عظیم و عمیق مردم به اهل بیت □ به خوبی آگاه بود و سعی و اهتمام خاصی در جهت بهره برداری از این اعتقاد مبذول می‌داشت.^{۸۳}

اعتقاد کریم خان به مذهب شیعه بود که باعث شد تا قبایل عرب شیعه اطراف بصره را بر دیگر قبایل سنی برتری دهد و با تکیه بر آنها راه را بر نیروی عثمانی که قصد تصرف بصره را داشت سد نماید.^{۸۴}

کریم خان در نامه‌ای از شیخ حمود از مشایخ اعراب شیعه خواست که راه را بر لشکر کمکی بغداد که به سوی بصره در حرکت بود، سد کند و با وی مقابله نماید. در نهایت در اثر تدبیر کریم خان، سپاه بغداد نتوانست راه بصره را در پیش گیرد و به بغداد عقب نشست و بصره که در محاصره بود به دست سپاه زند فتح شد.

نتیجه‌گیری

پس از زوال صفویه، افغان‌های سنی بر ایران حاکم شدند. آن‌ها در دوران تسلطشان بر ایران، بدترین رفتارها را با شیعیان داشتند و در نهایت نیز ایران و تشیع را به چالش

کشاندند تا این که نادرشاه در سال ۱۱۴۸ هـ افغانستان را از ایران بیرون راند و ایران یک پارچه شد. در دوران وی خبری از حکومت شیعه و نفوذ علمای دین در کار حکومت نبود؛ چرا که نادر هیچ گونه پای بندی به دین نداشت و با علما و مبلغان شیعه بد رفتاری می کرد. نادر تلاش می کرد با افزودن مذهب شیعه با نام مذهب جعفری به چهار مذهب سنت، اختلاف میان اسلام شیعه و سنی را از میان بردارد. هدف وی از طرح مذهب پنجم، بیشتر سیاسی بود و می خواست در برابر سلاطین عثمانی و امپراتوری مغولی هند، مدعی رهبری جهان اسلام شود که این تلاش او بی نتیجه ماند.

سیاست مذهبی نادر طرفداران زیادی پیدا نکرد و آرزوهای وی بر باد رفت. این امر نشان دهنده این واقعیت است که علی رغم چالش های موجود در این عصر، تشیع پس از صفویه نیز در ایران پایگاه ماندگار و محکمی داشت. پس از نادرشاه، سلسله زندیه حکومت را به دست گرفت و در زمان آنها روزنه کوچکی برای فعالیت علمای دین باز شد. شیخ الاسلام شیراز با فرمان کریم خان زند منصوب شد و او نیز محاکم شرع را دوباره افتتاح کرد. در دوره زندیه، حیطة کار علما و محاکم شرع خیلی محدود بود، اما حداقل نشان می داد که حکومت زندیه، حکومتی شیعه است و علما و مبلغان مذهب شیعه از احترام و اعتبار برخوردار هستند.

پی‌نوشت‌ها

۱. آقابزرگ تهرانی، *الکواکب المنتشرة فی القرن الثانی بعد العشرة*، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۲، ص ۳۹۰ - ۵۴۴.
۲. حمیدرضا ضابط، نقش علمای مهاجر ایرانی در ترویج تشیع در لکهنوی هند، *مجله مشکوة*، شماره ۸۷، ۱۳۸۴، ص ۹۷ - ۹۸.
۳. همان، ص ۹۸.
۴. ویلم فلور، *بر افتادن صفویان، بر آمدن محمود افغان* (روایت شاهدان هلندی)، ترجمه ابوالقاسم سری، چاپ اول، تهران: انتشارات توس، ۱۳۶۵، ص ۵۰-۵۱.
۵. مایکل اکسورثی، *ایران در عصر نادر*، ترجمه سید امید نیاکویی، صادق زیباکلام، چاپ اول، تهران: روزنه، ۱۳۸۸، ص ۷۰؛ *جونس هنوی، هجوم افغان و زوال دولت صفوی*، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، تهران: انتشارات یزدان، ۱۳۶۷، ص ۹۶.
۶. همان، ص ۲۳۲ - ۲۳۳.
۷. لارنس لکهارت، *نادرشاه*، ترجمه مشفق همدانی، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر، ۲۵۳۷، ص ۲۶۰؛ *کروسینسکی، سفرنامه (یادداشت‌های کشیش لهستانی عصر صفوی)*، تصحیح مریم میراحمدی، چاپ اول، تهران: توس، ۱۳۶۳، ص ۷۰-۷۱.
۸. رضا شعبانی، *مختصر تاریخ ایران در دوره‌های افشاریه و زندیه*، چاپ اول، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۲۹.
۹. محمدهاشم آصف، *رستم الحکما (رستم التواریخ)*، تصحیح و تحشیه مشیری، تهران: تابان، ۱۳۴۸، ص ۱۸۸.

۱۰. جونس هنوی، پیشین، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷، ص ۲۵۵.
۱۱. محمدسعید افندی فرائضچی، گلشن معارف، استانبول: دارالطباعة العامر، ۱۹۹۳ه ق، ص ۱۲۸۸.
۱۲. جونس هنوی، پیشین، ص ۲۵۶-۲۵۷.
۱۳. محمدسعید افندی فرائضچی، پیشین، ص ۱۲۳۸ - ۱۲۳۹.
۱۴. میرزا محمد کلانتر، روزنامه میرزا محمد کلانتر فارس، به اهتمام عباس اقبال آشتیانی، بی جا: کتابخانه طهوری و سنائی، ۱۳۶۲، ص ۴.
۱۵. جونس هنوی، پیشین، ص ۱۶۳.
۱۶. میرزا مهدی خان استرآبادی، تاریخ جهانگشای نادری، بی جا: دنیای کتاب، ۱۳۶۸، ص ۳۸-۳۹؛ لکهارت، پیشین، ص ۳۱.
۱۷. مایکل اکسورثی، پیشین، ص ۲۲۸-۲۲۹.
۱۸. نادر شاه، شامل پیراسته و کوتاه شده دره نادری، سفرنامه حزین و سخنرانی دکتر لکهارت، چاپ سوم، تهران: انتشارات بنیاد، ۱۳۵۷، ص ۱۹۲.
۱۹. اشرافیان، ک. زوم، آرنوا: دولت نادرشاه افشار، ترجمه احمد امین، چاپ دوم، شبگیر، تهران: ۱۵۳۶، ۷۲.
۲۰. ادوارد براون، تاریخ ادبیات ایران از آغاز عهد صوفیه تا زمان حاضر، ترجمه: رشید یاسمی، چاپ سوم، انتشارات ابن سینا، تهران: ۱۳۴۵، ص ۱۴۲.
۲۱. اشرافیان و آرنوا، پیشین، ص ۱۳۱-۱۳۲. / ژان اوتر، سفرنامه (عصر نادرشاه)، ترجمه دکتر علی اقبالی، چاپ دوم، بی جا: سازمان انتشارات جاویدان، ۱۳۶۶، ص ۱۳۷-۱۳۸.
۲۲. اشرافیان و آرنوا، همان، ص ۱۳۲.
۲۳. سرجان ملکم، تاریخ ایران، ترجمه شیخ محمد اصفهانی، هند: بی نا، ۱۸۶۷م، ص ۶۲.
۲۴. شعبانی، پیشین، ج ۱، ص ۲۶۹.

۲۵. رضا شعبانی، همان، ص ۱۸۸.
۲۶. همان، ص ۱۹۷.
۲۷. همان، ص ۱۹۹.
۲۸. اشرافیان و آرنوا، پیشین، ص ۱۳۴.
۲۹. جونس هنوی، پیشین، ص ۲۶۲.
۳۰. رسول جعفریان، مقالات تاریخی، چاپ اول، قم: نشر الهادی، ۱۳۷۵، ص ۱۹.
۳۱. همان، ص ۲۹ - ۳۰.
۳۲. عباس اقبال آشتیانی، وثیقه نادری، مجله یادگار، ج ۴، شماره ۶، ص ۴۳-۴۴.
۳۳. میرزا مهدی خان استرآبادی، دره نادره، به اهتمام دکتر جعفر شهیدی، تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۴۱، ص ۷۴۰؛ همو، تاریخ جهانگشای نادری، ص ۳۴۷.
۳۴. محمدکاظم مروی، عالم آرای نادری، به کوشش محمدامین ریاحی، تهران، نشر علم، ۱۳۶۹، ص ۹۸۱-۹۸۲؛ محمد رضا نصیری، اسناد و مکاتبات تاریخی ایران در دوره افشاریه، گیلان: جهاد دانشگاهی، ۱۳۶۴، ص ۸۲.
۳۵. سرپرسی سایکس، تاریخ ایران، ترجمه سید محمد تقی فخر داعی گیلانی، چاپ پنجم، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۷۰، ص ۳۷۲.
۳۶. محمدکاظم مروی، پیشین، ج ۱، ص ۴۱۶.
۳۷. همان، ص ۴۱۵.
۳۸. همان، ص ۴۱۵.
۳۹. محمدکاظم مروی، پیشین، ج ۳، ص ۹۸۱-۹۸۲.
۴۰. جونس هنوی، پیشین، ص ۱۵۸.
۴۱. ک. ز، اشرافیان و م. ر، آرنوا، پیشین، ص ۱۵۷.
۴۲. همان، ص ۱۵۸.

۴۳. میرزا مهدی خان استرآبادی، دره نادره، پیشین، ص ۷۵۶.
۴۴. همو، تاریخ جهانگشای نادری، پیشین، ص ۲۷۰؛ محمد کاظم مروی، پیشین، ج ۳، ص ۹۸۴-۹۸۶.
۴۵. میرزا مهدی خان استرآبادی، همان، ص ۳۸۷-۳۸۸.
۴۶. لارنس لکهارت، پیشین، ص ۳۰۸ - ۳۰۹.
۴۷. محمدامین ریاحی، سفارتنامه‌های ایران، چاپ اول، تهران: توس، ۱۳۶۸، ص ۱۷۴؛ محمد سعید افندی فرائضچی، پیشین، ص ۴۱۲.
۴۸. میرزا مهدی خان استرآبادی، تاریخ جهانگشای ناری، پیشین، ص ۴۱۵-۴۱۶.
۴۹. رسول جعفریان، پیشین، ص ۳۴.
۵۰. همان، ص ۳۶-۳۷.
۵۱. حامد الگار، دین و دولت در ایران (نقش علما در دوره قاجاریه)، ترجمه ابوالقاسم سری، چاپ دوم، تهران: توس، ۱۳۶۹، ص ۶۲.
۵۲. میرزا مهدی خان استرآبادی، دره نادره، پیشین، ص ۷۵۹-۷۶۰.
۵۳. سرجان ملکم، پیشین.
۵۴. غلامرضا ورهرام، تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در عصر زند، تهران: مؤسسه انتشارات معین، ۱۳۶۶، ص ۱۱۳.
۵۵. ویلیام فرانکلین، مشاهدات سفراز بنگال به ایران، ترجمه محسن جاویدان، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۸، ص ۵۷.
۵۶. محمدصادق نامی اصفهانی، تاریخ گیتی‌گشا، تحریر و تحشیه عزیزالله بیات، تهران: بی تا، ص ۷۵.
۵۷. همان، ص ۷۸.
۵۸. ابوالحسن غفاری، گلشن مراد، به اهتمام غلامرضا طباطبائی مجد، تهران: زرین، ۱۳۶۹،

- ص ۲۵۳.
۵۹. محمدامین گلستانه، *مجمعل التواریخ*، به اهتمام مدرس رضوی، تهران: ابن سینا، ۱۳۴۴، ص ۳۱۵.
۶۰. میرعبداللطیف شوشتری، *تحفة العالم*، به اهتمام صمد موحد، تهران: طهوری، ۱۳۶۳، ص ۱۳۶.
۶۱. غلامرضا وهرام، *پیشین*، ص ۱۱۳ - ۱۸۰.
۶۲. حاج میرزا حسن فسائی، *فارسنامه ناصری*، تهران: بی تا، ج ۱، ص ۲۳۷.
۶۳. ویلیام فرانکلین، *پیشین*، ص ۸۹.
۶۴. میرزا حسن فسائی، *پیشین*، ج ۱، ص ۲۲۴.
۶۵. ابوالحسن غفاری، *پیشین*، ص ۶۵۸-۶۶۰.
۶۶. ویلیام فرانکلین، *پیشین*، ص ۳۱۹.
۶۷. همان.
۶۸. محمدهاشم آصف، *پیشین*، ص ۳۰۹.
۶۹. همان، ص ۳۹۳.
۷۰. عبدالرزاق بیگ دنبلی، *مآثر سلطانیه*، به اهتمام غلامحسین صدری افشار، چاپ دوم، تهران: ابن سینا، ۱۳۵۱، ج ۱، ص ۱۸۶.
۷۱. میرزا حسن فسائی، *پیشین*، ص ۲۱۵.
۷۲. ابوالحسن غفاری، *پیشین*، ص ۳۸۸.
۷۳. همان، ص ۷۱.
۷۴. لارنس لکهارت، *پیشین*، ص ۲۳۲.
۷۵. محمدهاشم آصف، *پیشین*، ص ۳۲۲.

۷۶. محمدامین گلستانه، پیشین، ص ۴۶۰؛ محمد هاشم آصف، پیشین، ص ۳۷۱.
۷۷. غلامرضا ورهرام، پیشین، ص ۱۲۰ (به نقل از عباس عزاوی، *تاریخ التمسود العواقیه*، بغداد: بی‌نا)، ۱۳۷۷ ق، ص ۱۷۶.
۷۸. ابوالحسن غفاری، پیشین، ص ۳۵۱؛ میرعبداللطیف شوشتری، پیشین، ص ۱۳۶.
۷۹. محمدهاشم آصف، پیشین، ص ۳۹۹.
۸۰. ابن عبدالکریم بن علیرضا شیرازی، *تاریخ زندیه - جانشینان کریم خان زند*، ترجمه غلامرضا ورهرام، تهران: نشر گسترده، ۱۳۶۵، ص ۲۰۷.
۸۱. میرزا حسن فسایی، پیشین، ج ۱، ص ۲۱۵.
۸۲. محمدصادق نامی اصفهانی، پیشین، ص ۱۳۵.
۸۳. کاریستن نیبور، *سفرنامه*، ترجمه پرویز رجبی، تهران: انتشارات توکا، ۱۳۵۴، ص ۱۸۹.
۸۴. همان، ص ۲۰۱.